

## شورانگیزی ایزدبانوان عشق سیری در بررسی تطبیقی منظومه های زهره و منوچهر و ونوس و آدونیس

محمد رضا یار احمدی

عضوهئیت علمی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

### چکیده

تطبیق و بررسی آثار ادبی به منظور توسعه ی دانش علوم انسانی در ارتباط با وجوه مشترک و متفاوت انسان ها تحت تاثیر مرزهای جغرافیایی و فرهنگی اهمیت بسیار دارد. در این مقام بررسی و تطبیق منظومه زهره و منوچهر ایرج میرزا با ونوس و آدونیس شکسپیر، از طریق فن ترجمه و همچنین سیری گذرا بر ویژگی های دو ایزدبانوی شرق و غرب، زهره و ونوس در اسطوره، باور به ذات مشترک انسان ها در تجربه عواطف انسانی، مانند عشق را افزایش می دهد. این مقاله با بررسی و مقایسه ابیات دو اثر ادبی ذکر شده به لحاظ تطابق معنایی، همچنین با مروری بر پیرنگ و طرح این دو اثر و نیز سیری گذرا در تحلیل اساطیر ایران و روم به یافتن حدود کمی و کیفی استفاده ایرج میرزا از فن ترجمه جهت خلق زهره و منوچهر می پردازد و در نهایت با در نظر داشت چالش کمی و کیفی ساختار و پیرنگ دو اثر ادبی، به اشتراک و وحدت احساس و عواطف بشری در درک ماهیت عشق می رسد.

واژه های کلیدی: زهره، منوچهر، ونوس، آدونیس.

### مقدمه

این گویای بی زبان، این عصاره ی ازلی حیات و چاشنی خوان کائنات، گاه از سکوت لبالب، لیک از گفتنی لبریز و گاه خالی از نغمات ناگفتنی است. این تکرار نامکرر، گاه افشای راز نغمه ی هزار داستان است و حکایتی به هزار روایت گویان، و گاه خاموش است و بر سر آتش جوشان. دشتی است بوالعجب که شیر نر آن از آهویس گریزان و بیابان آن بر پای پیاده تفتان است. این بت عیار دلبر، هر لحظه به رنگی دگر، در کار جلوه های نامکرر جمال دلداری است. این چلچراغ عالم لاهوت و نورفشان دنیای ناسوت، این صاحب جبروت و جمال لایزال الهی، جز عشق نیست. عشقی که نزد حافظ آسان نمود اول و از اول نزد مولانا سرکش و خونی بود. عشقی که حلاج را به دار خون و قیس را به دیار جنون کشاند.

شرح حال عشاق، بیان قصه های نامکرر غم عشق است. غمی که خود، گنج عالم امکان است و ودیعه ای که قرعه فالش به نام دیوانه ای عاقل افتاد و بدان بهانه روی در ویرانه خاک نهاد. تنها او ماند و یاد الحان بهشتی و فقدان بانگ گردش های چرخ که یاد آور غم رجعت مجدد به آسمان و عودت امانت صاحب کائنات بود. همان ودیعه و بهانه ی باز پس دادنش، میانجی خاکیان و افلاکیان شد. عاشق و معشوق به یمن حضور عشق یکی شدند و جمال بی همتا و دلربای دلداری از پرده برون شد و عاشق به گردش طواف آغازید. ازین روست که شرح این گردش، به شماره ی انفاس آدمیان و تمامی موجودات هستی با اشتیاق، هر دم به زبانی دیگر اما نامکرر شنیده می شود.

### بیان مسئله

روایت ونوس و آدونیس از زبان گویای شکسپیر به شاهد این عشق آراسته شده است، که ترجمان آن را در قالب منظومه زیبای زهره و منوچهر، وام دار کمال بی چون و چرای عرصه ی حلاوت و ادب، ایرج میرزا هستیم. ایرج میرزا و شکسپیر، هر دو از اساطیر و باورهای فرهنگی خود، در خلق این آثار ادبی بهره برده اند. اما آنچه که جرأت و شهامت ایرج میرزا را در کنار استادی او در شعر، و درک او از فرهنگ غربی به نمایش می گذارد، اشراف او بر فرهنگ ایرانی، تمایز آن از فرهنگ غرب و نگرش آن به زن است. ایرج میرزا در زمان خویش جسارت به خرج داده و زهره، الهه ی عشق و پاکدامنی در ایران را از آسمان به زمین کشانده و خود او را که همیشه دام گستر بوده، در دام عشق گرفتار کرده است. به تصویر کشیدن چنین مرتبه ای خود علاوه بر هنر و روشنگری در ارزش های این مرز و بوم، به نوعی شهامت در آفرینش این گونه آثار ادبی نیاز دارد. این مقاله سعی بر آن دارد که با بررسی و تحلیل دو الهه ی مشهور و نامی عرصه فرهنگ و ادب ایران و انگلستان، یعنی زهره و ونوس نشان دهد که صفات انسانی در عین شباهت، در فرهنگ های مختلف به اشکال متفاوت متجلی می شوند. این تفاوت و دگرگونی به معنای برتری یکی بر دیگری نیست، بلکه اطلاع از این دو اثر، به تکامل دیدگاه انسانی، در شناخت وجوه پنهان آدمی، یاری می رساند.

### ضرورت و اهمیت تحقیق

در حصار زمان، آنچه که خود را با اشکال جدید زندگی وفق می دهد، روان آدمی است. در گذر زمان اعمال سلائق مادی در اسلوب زندگی، نتوانسته است فطرت انسان را دستخوش تغییر و دگرگونی سازد. آنچه که از آغاز نهاد آدمی نام گرفته، با مرزهای جغرافیایی، فرهنگ و پیشینه تاریخی متفاوت، تغییر نیافته است. لذا در طول زمان با مطالعه ی ادبیات کشورهای گوناگون و مقایسه آنها، به این باور می رسیم که اگر چه گاه شیوه های گفتار در فرهنگ و ادبیات هر کشور تفاوت دارد، اما کهن الگوهای بشر، در روح ناخودآگاه جمعی او، بر یک طریق است و غم عشق در تمامی فرهنگ ها به یک اندازه سنگین است. مقاله حاضر با توجه به یافتن شباهت های ساختاری در تطابق برخی از ابیات دو اثر، بر این هدف استوار است که آمیزه ی بشر با فرهنگ و آداب و رسوم خاص هر مملکت، جدای از شباهت هایی که میان ادبیات و فرهنگ دو کشور مختلف وجود دارد، در مسیرهای فرعی، به ظهور ویژگی های منحصر به فرد خویش نائل می شوند، ولی در نهایت نهاد بشری با وجود فرهنگ های متفاوت یکسان است.

## پرسش های پژوهش

۱. آیا منظومه زهره و منوچهر ایرج میرزا تقلیدی از ونوس و آدونیس شکسپیر است؟
۲. نقش فرایند ترجمه و استقلال مترجم به عنوان آفریننده ی یک اثر مستقل از زبان مبداء، چه اندازه است؟
۳. آیا تفاوت شکل گیری دو ایزد بانو، زهره و ونوس در فرهنگ های شرق و غرب باعث ایجاد تفاوت های چشمگیری در ایجاد درک متفاوت از عشق در مخاطب دو اثر می شود؟

## پیشینه پژوهش

تا آنجا که اطلاع در دست است اولین کسی که ابراز کرد "زهره و منوچهر" اثر ایرج میرزا، ترجمه "ونوس و آدونیس" شکسپیر است، که دکتر لطفعلی صورتگر آن را در نشریه سپیده دم در آن زمان به چاپ رسانید. از طرفی دیگر، از مهمترین تالیفاتی که اعتبار آن در مطالعه آثار ایرج میرزا زبانزد است، "مجموعه ایرج میرزا" به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب است. ایشان علاوه بر تحلیل منظومه زهره و منوچهر، نگاهی بر ونوس و آدونیس شکسپیر و همچنین ونوس و آدونیس در اساطیر یونان و روم نیز داشته اند. به همین جهت از نظریات ایشان جهت رد یا پذیرش برخی از نظرهایی که در گذشته راجع به منظومه زهره و منوچهر مطرح شده در نگارش این مقاله استفاده شده است.

## بحث

اسطوره ها و آثار ادبی کهن، نشان می دهد که همواره زن نقشی چند گونه داشته است و در واقع از کهن الگوی مادری او در کنار کهن الگوی جادوگری و .... داستان ها به میان آمده است. با نگاهی درست به ذات آفرینش و چهارچوب باورهای کهن مذهبی به این نتیجه می رسیم که دلفریبی، طنازی، زیبایی و جذبه زن نه تنها می تواند اهریمنی نباشد، بلکه در مسیر راستین خود به آنچه که الگوهای مذهبی کهن بر آن باور داشته، یعنی در نظام خلقت و آفرینش متمر ثمر باشد. " پس از اسلام بقایای نظام مادر تبار و نشانه های آن را می توان در روایت های اسطوره ای شاهنامه و ازدواج های نامتعارف و داستان پیشگام شدن زنان در یازده روایت باز یافت که از آن شمار است: پیشگام بودن رودابه از تبار اژی دهاک در ازدواج با زال، پیشگامی تهمین دختر شاه سمنگان و مادر سهراب در نزدیک شدن به رستم، ماندگار شدن ارنواز و شهناز دختران یا خواهران جم نزد اژی دهاک، پیش گام شدن منیژه در ارتباط با بیژن، پیشگام شدن سودابه در ازدواج با کاووس و اظهار عشق به سیاوش، ارتباط کتایون با گشتاسب و پری خنائیتی با گر شاسب." (هینلز، ۱۳۹۳: ۴۷۰)

## تطبیق ساختاری زهره و منوچهر با ونوس و آدونیس

در اینجا چند نمونه از ابیات ونوس و آدونیس با زهره و منوچهر بررسی و مقایسه شده است. این بررسی نگاهی گذرا در جهت اثبات شباهت های ساختاری این دو اثر ادبی، برای پیگیری و یافتن مفاهیم و مضامین عمیق و مشترک اسطوره و روان شناسی در ادبیات شرق و غرب است. البته نباید انتظار داشت که اشعار ایرج کاملاً ترجمه لغت به لغت منظومه شکسپیر باشد، بلکه در اکثر موارد، مفهوم دقیق برگردانده شده است. متن شعر حاضر، اثر شکسپیر از سایت زیر گرفته شده است، که به دلیل استفاده مکرر از ابیات آن جهت بررسی از ذکر مکرر آدرس اینترنتی سایت خودداری شده است.

(<http://shakespeare.mit.edu/Poetry/VenusAndAdonis.html>)

1 Even as the sun with purple-colour'd face  
Had ta'en his last leave of the weeping morn,

وا نشده دیده نرگس ز خواب

صبح نتابیده هنوز آفتاب

- 4 Hunting he loved, but love he laugh'd to scorn:  
هیچ نبودش هوسی جز شکار چون ز هوس های برون از شمار
- 5 Sick-thoughted Venus makes amain unto him,  
And like a bold-faced suitor 'gins to woo him.  
زهره طلبکار همآغوشی اش
- 7 Thrice fairer than myself, thus she began  
بلکه زمن نیز پسندیده تر ای ز بشر بهتر و بگزیده تر
- 8 The fields chief flower, sweet above compare  
غنچه سرخ چمن فرهی ای تو بهین میوه باغ بهی
- 8 The field's chief flower, sweet above compare'  
تازه تر از شاخ گل اندام او
- 10 More white and red than doves or roses are.  
سرخ و سفیدی به رخت تاخته در چمن حسن گل و فاخته
- 11 Nature that made thee, with herself at strife,  
Saith that the world hath ending with thy life.  
همچو خلاق شده مشتاق تو ای که پس از خلق تو خلاق تو  
گشته به خلقت کن تو عرصه تنگ بسکه تو خلقت شده ای شوخ و شنگ
- 12 Saith that the world hath ending with thy life  
بی تو جهان هیچ صفایی نداشت
- 13 Vouch safe, thou wonder, to alight thy steed  
کاش فرود آیی سر آن تیز گام
- 18 And being set, I'll smother thee with kisses  
بوسه ی شیرین دهمت بی شمار
- 22 Ten kisses short as one, one long as twenty  
مدتش از مدت سی بوس بیش گاه یکی بوسه ببخشی ز خویش
- 22 Ten kisses short as one.  
گیری سی بوسه ز من پشت هم گاه به ده ثانیه بی بیش و کم
- 30 Courageously to puck him from his horse.  
در بغل خود به زمینش کشید خواه نخواه از سر زینش کشید

- 35 She red and hot as coals of glowing fire  
He red for shame, but frosty in desire.  
این یکی از شهوت و آن یک ز شرم عارض هر دو شده گلگون و گرم
- 44 Each leaning on their elbows and their hip  
هر دو زده تکیه بر آرنج ناز
- 49 He burns with bashful shame; she with her tears  
رنگ به رخ داده و پس می گرفت شرم بر او راه نفس می گرفت
- 59 Even so she kiss'd his brow, his cheek, his chin  
And where she ends she doth anew again  
بوسه خود از سر فرصت گرفت زهره پی بوسه چو رخصت گرفت
- 89 But when her lips were ready for his pay  
He winks, and turns his lips another way.  
برد کمی صورت خود را عقب
- 95 `O! pity`, gan she cry, `flint –hearted boy.  
گفت که آه ای پسر سنگدل
- 96 Tis but a kiss I beg; why art thou coy?  
وای که یک بوسه و اینقدر ناز؟
- 100 Who conquers where he comes in every jar.  
طاعت او بر همه کس واجب است بین خدایان به همه غالب است
- 103 Over my alter hath he hung his lance,  
نیزه او سیخ کباب من است
- 108 Making my arms his field, his tent my bed  
خیمه جنگش شده بالین من
- 127 The tender spring upon thy tempting lip  
Shows thee unrip; yet mayst thou well be tasted  
تازه رسیدی تو به حد بلوغ گفت و نگفته است یقیناً دروغ  
طوطی تو قند نخورده هنوز شاخ تو پیوند نخورده هنوز  
دامن پیراهن تو روی ناف جمع نگشتست هنوز از عفاف  
نوبر هر میوه گرامی تر است وصل تو بر شیفتگان نوبر است
- 129 Make use of time, let not advantage slip

می گذرد وقت، غنیمت شمار

130 Fair flowers that are not gather`d in their prime  
Rot and consume themselves in little time.

آب شود بعد به شاخ درخت

هر رطبی را که نچینی به وقت

142 My flesh is soft and plump, my marrow burning.

این کف نرم این کفل چاق من  
این شکم بی شکن صاف

این سر و این سینه و این ساق من  
این گل و این گردن و این ناف من

148 Dance on the sands, and yet no footing seen

کز اثر پام نماند نشان

بر سر این سبزه برقصم چنان

153 Two strength less doves will draw me through the sky  
From morn till night, even where I list to sport me.

حامل تخت من نام آورند  
تخت مرا حمل دهند آن دوتا

آن دو کبوتر که به شاخ اندرند  
چون سفر و سیر کنم در هوا

163 'Torches are made to light, jewels to wear,  
Dainties to taste, fresh beauty for the use,  
Herbs for their smell, and sappy plants to bear:  
Things growing to themselves are growth's abuse:  
Seeds spring from seeds and beauty breedeth beauty;  
Thou wast begot; to get it is thy duty.

شاخه برای ثمر آمد پدید  
بهر تفرج بود آیین باغ  
دختر بکر از پی کابین بود

کان ز پی بذل زر آمد پدید  
نورفشانی است غرض از چراغ  
درّ ثمین از پی تزیین بود

186 The sun doth burn my face; I must remove

غرق عرق شد ز حرارت تنم

سوخت ز خورشید رخ روشنم

191 I'll make a shadow for thee of my hairs

دامن پاچین کمنت سایبان

192 If they burn too, I'll quench them with my tears.

تا نکند در تو حوادث اثر

اشک بیارم به رخت آنقدر

200 Nay, more than flint, for stone at rain relenteth

ای ز دل سنگ تو خارا خجل

203 O! had thy mother borne so hard a mind  
She had not brought forth thee.

هیچ نبودی تو کنون در وجود

مادر تو گرچه تو مناعه بود

207 What were thy lips the worse for one poor kiss?

از تو ز یک بوسه چه کم می شود؟

209 Give me one kiss, I'll give it thee again  
And one for interest if thou wilt have twain.

گر تو به من قرض دهی بوسه ای  
لحظه ی دیگر به تو پس می دهم  
طاق بده بوسه و برگیر جفت  
فایده در داد و ستد می رسد!  
زود هم این قرض گزارم نه دیر

نیست در این گفته من سوسه ای  
بوسه ای دیگر سر آن می نهم  
من که نگفتم تو بده بوسه مفت  
از چه کنی سد در داد و ستد  
قرض بده منفعتش را بگیر

211 'Fie, lifeless picture, cold and senseless stone,  
Well-painted idol, image dun and dead,  
Statue contenting but the eye alone,  
Thing like a man, but of no woman bred!

مرد نه بی صفحه یی از مرمی  
ساخته از زر بت بی جانیا  
عضو دگر بهره نبیند دگر

گر تو نداری صفت دلبری  
پرده ی نقاشی الوانیا  
از تو همان چشم شود بهره ور

231 I'll be a park, and thou shalt be my deer;

هست چراگاه تو آهو بره

از سر من تا به قدم یکسره

232 Feed where thou wilt, on mountain or in dale

هر گل خوبی که بیایی بخور

هر طرفش را که بخواهی بچر

240 No dog shall rouse thee, though a thousand bark.

منصب تو از تو نگیرد کسی

نیست در این جا مائزری محبسی

522 Is twenty hundred kisses such a trouble?

از تو ز یک بوسه چه کم می شود؟

۱-۲ - مروری بر پیرنگ تطبیقی و پایانی ونوس و آدونیس با زهره و منوچهر

مقایسه پایان ونوس و آدونیس با چند بیت از منظومه زهره و منوچهر حقیقتی جالب توجه را آشکار می کند.

'Since thou art dead, lo, here I prophesy:

Sorrow on love hereafter shall attend:

It shall be waited on with jealousy,

Find sweet beginning, but unsavoury end,

Ne'er settled equally, but high or low,

That all love's pleasure shall not match his woe.

'It shall be fickle, false and full of fraud,  
 Bud and be blasted in a breathing-while;  
 The bottom poison, and the top o'erstraw'd  
 With sweets that shall the truest sight beguile:  
 The strongest body shall it make most weak,  
 Strike the wise dumb and teach the fool to speak.  
 'It shall be sparing and too full of riot,  
 Teaching decrepit age to tread the measures;  
 The staring ruffian shall it keep in quiet,  
 Pluck down the rich, enrich the poor with treasures  
 It shall be raging-mad and silly-mild,  
 Make the young old, the old become a child.  
 'It shall suspect where is no cause of fear;  
 It shall not fear where it should most mistrust;  
 It shall be merciful and too severe,  
 And most deceiving when it seems most just;  
 Perverse it shall be where it shows most toward,  
 Put fear to valour, courage to the coward.  
 'It shall be cause of war and dire events,  
 And set dissension 'twixt the son and sire;  
 Subject and servile to all discontents,  
 As dry combustious matter is to fire:  
 Sith in his prime Death doth my love destroy,  
 They that love best their loves shall not enjoy'.

باد بر او لعنت و نفرین من  
 قسمت او جز غم و زحمت مباد  
 عشق خوش آغاز و بد انجام باد!  
 هیچ مبیناد رخ اعتدال  
 بی سببی خوش دل و بیخود ملول  
 خادم هستی به لقب خانه سوز  
 خادمه ای بوالهوس آشفته نام  
 خوف و رجا چیره بر او دم به دم  
 با گله و دغدغه محشور باد

گرچه همه عشق بود دین من  
 داد به من چون غم و زحمت زیاد  
 تا بود افسرده و ناکام باد!  
 یا ز خوشی میرد و یا از ملال  
 باد چو اطفال همیشه عجول  
 خانه خدایی کند آن را به روز  
 پهن کند بستر خوابش به شام  
 باد گرفتار به لا و نعم  
 صبر و شکیبایی از او دور باد



دکتر محبوب در دیوان ایرج میرزا می فرماید:

"... ظاهراً ایرج این منظومه را تا بیت ذیل:

من گل روی تو نمودم پدید      خار تو بر پای خود من خلید

سروده است. از این مقام تا پایان منظومه، به هیچ روی با آنچه در ونوس و آدونیس آمده است موافق نیست. پیداست که تمام کننده این منظومه ندانسته یا نخواستسته است که آن را بر طبق سرمشق اصلی به پایان آورد و به ظن قوی از وجود چنین سرمشقی بی خبر بوده و از این روی داستان را به سلیقه خویش پایان داده است" (محبوب، ۱۳۵۲: ۲۵۵)

از مقایسه اشعاری که در آن زهره و ونوس بعنوان الهه های عشق خاور و باختر، عشق را نفرین می کنند، چنین بر می آید که ایرج حداقل به این ۳۰ خط که از سطور نسبتاً پایانی متن شکسپیر محسوب می شوند، به هر زبانی که مطالعه کرده کاملاً اشراف داشته است. ایرج همان طور که در سطور بالاتر مقایسه شده است، تقریباً چند خط شعر را عیناً برگردانده است. به همین دلیل این موضوع که ایرج نمی دانسته که پایان سرمشق اصلی اش یعنی ونوس و آدونیس چگونه تمام شده، و یا اینکه از سرمشق اصلی بی خبر بوده نمی تواند درست باشد. این واقعیت که قسمت های پایانی ونوس و آدونیس توسط ایرج میرزا خوانده شده و قسمت های انتهایی متن شکسپیر زودتر ترجمه و از آن الهام گرفته و به منظومه اش افزوده شده حاکی از آن است که ایرج میرزا، کاملاً آگاهانه پایانی متفاوت برای منظومه زهره و منوچهر رقم زده است. احتمال این نکته که اگر ایرج بیشتر عمر می کرد پایانی مانند پایان داستان شکسپیر را می بایست برای زهره و منوچهر انتظار می داشتیم، تقریباً منتفی است. زیرا خطوط یاد شده در ارتباط با ونوس، و نفرین و شکایت از عشق، از شماره ۱۱۳۵ الی ۱۱۶۴ است، که خطوط پایانی از منظومه ی ونوس و آدونیس شکسپیر محسوب می شوند، زیرا تمامی منظومه ۱۱۹۴ خط است. در آن قسمت، آدونیس دیگر کشته شده و در قید حیات نیست. ایرج، اگر می خواست با طبع روانش به سادگی می توانست پایانی غم بسیار بارتر از این که هست، برای منظومه اش رقم بزند. ناقص ماندن منظومه زهره منوچهر، از سر ضعف سراینده نیست. مانند داستان های مدرن امروزی ایرج پایانی واضح برای این داستان رقم زده است. در حقیقت از خوانندگان دعوت کرده که خود به سلیقه، ذوق و مقتضیات زمان، پایانی دلخواه از میان هزاران صورت عشق برای این منظومه در نظر بگیرند. دکتر محبوب می نویسد:

می توان حدس زد که ایرج میرزا، زهره و منوچهر خود را از ترجمه ی فرانسوی یا فارسی این سرگذشت [افسانه ونوس و آدونیس] اقتباس کرده است؛ اما گمان نمی رود که ترجمه ی فرانسوی یا فارسی منظومه با اصل انگلیسی آن اختلاف فاحشی داشته باشد. بنابراین اختلاف زهره و منوچهر ایرج با اثر شکسپیر، نتیجه ی تغییراتی است که شاعر خود در داستان داده است. دخالت ایرج در این داستان، و تغییرهایی که وی در آن داده، چندان است که به هیچ روی نمی توان زهره و منوچهر را ترجمه ی منظومه ی شکسپیر دانست. ایرج، تنها سیاق داستان و چهار چوبه ی حوادث را از ونوس و آدونیس اقتباس کرده است. (محبوب، ۱۳۵۳: ۲۵۲)

به نظر می رسد که تمامی این تفاوت ها شباهت ها آگاهانه و تحت تاثیر فرهنگ ها و پیشینه متفاوت رخ داده است. دکتر محبوب یکی از تفاوت های ونوس و آدونیس با زهره و منوچهر را در تقدم و تاخر در ترجمه زبان مبدا دانسته است. لذا از بررسی تمامی جوانب سیر ترجمه یک اثر ادبی در گذر از ذائقه، تفکر و سلیقه ی مترجم و شم ادبی او از فرهنگ مبدا (باختر) به فرهنگ مقصد (شرق)، این پذیرش صورت خواهد گرفت که منظومه زهره و منوچهر را با تمامی نقاط مشترک یا متفاوت ساختاری متن ادبی و همچنین تشابهات و تفاوت های فرهنگی آن، به عنوان یک اثر ادبی مستقل بپذیریم.

### تطبیق شورانگیزی زهره و ونوس از منظر اساطیری

اکنون به بررسی جایگاه الهه ها یا ایزدبانوان عشق، زهره و ونوس در اساطیر ایران، روم و جهان می پردازیم و اینکه در روند داستان منظومه زهره و منوچهر و ونوس و آدونیس چه نقشی داشته است. زهره اسطوره کهن ایرانی است. "ایزد آب (ناهید، زهره) در اوستا به نام اردویسور آناهیتا؛ Aredvisura Anahita آمده است. این اسم مرکب از سه کلمه است و هر سه صفتند. جزء اول اردوی به معنای بالا آمدن و منبسط شدن و فزودن و بالیدن است. سور صفت است به معنای قوی و قادر، در

سانسکریت هم به معنای نام آور و دلیر است. سورن که نام یکی از خانواده های شریف عهد اشکانی بوده است، به معنای دلیر و پهلوان است، از همین کلمه اوستایی است. آناهیتا نیز صفت است و از دو جزء تشکیل شده: (آ) که از ادات نفی است و آهید به معنای پلید و ناپاک؛ روی هم به معنای آب پاک و توانایی بی آرایش است. " (عرب گلیپایگانی، ۱۳۷۶: ۷۰) "همچنین در منابع توراتی، می بینیم که زهره یا «ایشتار»، ... «ملکه آسمان» لقب یافته است. " (همان، ۲۳۲) " زهره در اساطیر یونانی، آفرودیت و در اساطیر رومی، «ونوس» الهه زیبایی به شمار می رود. " (همان، ۲۳۲)

در حقیقت باروری زن و زمین، پیوندی دیرینه در اعتقادات ایران و جهان باستان داشته است و همواره مضامینی چون عشق، مادری، خلقت، از جایگاهی ارزشمند و جاودان در این مقام، برخوردار بوده است. لذا در پی عشق، باور به تقدس و پاکی و نیروی باروری، جزء لاینفک این مقام محسوب می شده است. "تندیسک ها و تندیس ها و سنگ نگاره ها و نقش برجسته های زنان بازمانده از تمدن عتیق با اعجاب انگیزی و تقدیس زن در اساطیر جهان و در نقش خدا بانوان زندگی و باروری زمین مادر پیوند دارد" (هینلز، ۱۳۹۳: ۴۶۴). در واقع آنچه که به عنوان دو نیروی اهریمنی و ایزدی در اساطیر ایران و جهان در ارتباط با رفتار و رابطه زن و مرد و نقش آنها در جریان هستی یاد می شود، همواره کنش و واکنش قدرت الهی باروری در جهت و مسیر نیروهای ایزدی و اهریمنی است. بدین معنا که اساطیر ایران و باستان از آمیزش زن و مرد، کمتر از جریان خلقت نمی خواستند، که این باعث بقا و باروری زمین می شده و در مقابل آن گرفتار شدن در هوس های آبی، در واقع به فنا رفتن این قدرت الهی در امر آفرینش محسوب می شده است.

اسطوره ها و آثار ادبی کهن، نشان می دهد که همواره زن نقشی چند گونه داشته است و در واقع از کهن الگوی مادری او در کنار کهن الگوی جادوگری و شرارت در داستان ها به میان آمده است. با نگاهی درست به آفرینش و چارچوب باورهای کهن مذهبی به این نتیجه می رسیم که دلفریبی، طنازی، زیبایی و جذبه زن نه تنها می تواند اهریمنی نباشد، بلکه در مسیر راستین خود به آنچه که الگوهای مذهبی کهن بر آن باور داشته، یعنی در نظام خلقت و آفرینش متمر ثمر باشد. در این رهگذر شاهنامه فردوسی را می توان به عنوان منبعی موثق از باورها و اساطیر فرهنگ کهن ایران زمین دانست.

"پس از اسلام بقایای نظام مادر تبار و نشانه های آن را می توان در روایت های اسطوره ای شاهنامه و ازدواج های نامتعارف و داستان پیشگام شدن زنان در یازده روایت بازیافت که از آن شمار است: پیشگام بودن رودابه از تبار اژی دهاک در ازدواج با زال، پیشگامی تهمینه دختر شاه سمنگان و مادر سهراب در نزدیک شدن به رستم، ماندگار شدن ارنواز و شهنواز دختران یا خواهران جم نزد اژی دهاک، پیش گام شدن منیژه در ارتباط با بیژن، پیشگام شدن سودابه در ازدواج با کاووس و اظهار عشق به سیاوش، ارتباط کتایون با گشتاسب و پری خنائیتی با گرشاسب." (همان، ۴۷۰)

با در نظر گرفتن این دو اثر ادبی و تحلیل و تجزیه شخصیت های زن و مرد در دو اثر، به این سوال برخورد می کنیم که آیا براستی الهه های عشق و دوستی اساطیری، زنانی متجاوز و اغواگر بوده اند؟ آیا با پیگیری روند دو منظومه زهره و منوچهر و ونوس و آدونیس این سوال در ذهن خواننده شکل نمی گیرد که چرا این دو زن اساطیری به این گونه در جهت کام گیری کوشیده اند؟

در آثار ادبی عاشقانه و غنایی بارها به ستایش از پیکر زن و زیبایی های او بر می خوریم. بارها در خلال آثار ادبی طنازی و دلبری از جانب زن و ستایش از جانب مرد، زینت بخش ادبیات در جای جای جهان بوده است. لذا در بررسی این دو منظومه نیز با این نکته رو به رو می شویم که جایی که منوچهر یا آدونیس به دلیل بلوغ و دیگر مسائل از عشق بازی سرباز می زنند، زهره و ونوس، خودشان به ستایش از احوال زنانه خویش و ویژگی های زیبای دلبرانسان می پردازند. از طرفی دیگر مسئله اغواگری مطرح می شود. بر این نوع از رابطه های کام جویانه در روانشناسی تا حدی تحلیلی منتقدانه می رود. تفاوت تجاوز با اغواگری در کاربرد کمتر خشونت است. اما به هر حال بسیاری برآن باورند که اغواگری، اغواگری است. اما همچنان که تجاوز و یا هر مفهوم دیگری در اذهان تعریفی مطلق ندارد، اغواگری هم این چنین است. در این دو اثر ادبی، ونوس و زهره، تمامی تلاش خود را برای اغوای معشوق های خود می کنند. همانطور که مادام دو استیل دو قرن پیش می

گوید: "آرزوی مرد، زن است و آرزوی زن تمنای مرد در خواستن زن است." (همان) زن تمامی تلاش خود را برای اغوای مرد آرمانی خویش به کار می گیرد.

تجربه اوج لذت جسمی و جنسی تنها از طریق همخوابگی و عمل جنسی صورت نمی گیرد. به دلیل آنکه نویسندگان این دو اثر مرد هستند، از توصیف احوال قهرمانان زن، زهره و ونوس در تجربه ارگاسم قبل از همخوابگی غافل بوده اند. در بررسی مباحث تجاوز و اغوگری به نوعی از تمایلی یک جانبه همراه زور و اجبار فیزیکی و روانی صحبت به میان آمده است که در این اثر راضی کردن منوچهر بر اثر ابرام بیش از حد زهره صورت گرفته است. اما در اثر شکسپیر غم از دست دادن آدونیس هرگز از خاطر ونوس پاک نشد و حتی به جهان مردگان نیز کشیده شد. اما در هر صورت در هر دو اثر، برخلاف دیگر آثار ادبی، این زن است که عشق خود را از مقام یک الهه و از موضع قدرت اظهار می دارد و به نوعی از دلبری برای رسیدن به شادی و شغف حاصل از عشق بازی با معشوق خویش استفاده می کند.

نوع دلبری و عاشقی این دو الهه ی خاور و باختر در این دو منظومه از تفاوت های شگرف برخوردار است. زهره با اصرار، ابرام و پافشاری و در نهایت پشتکار خود معشوق را خسته و او را وادار به تن دادن به عشق خود می کند. در انتها هم به دلیل انتقام یا علت دیگر به او می گوید:

گفت برو کار تو را ساختم  
در ره لاقیدی ات انداختم  
بار محبت نکشیدی بکش  
زحمت هجران نچشیدی بچش  
تا سخط هجر بیابی همی  
با دگران سخت نتابی همی

و دوباره از خاک به افلاک صعود می کند و شاید به انتظار دیدار مجدد می نشیند، زیرا مقدمات عشق را در سر مغرور و بی عشق منوچهر نهاده است. برای همین در خط ۱۰۱۶ منظومه می گوید:

چاشنی وصل ز دوری بود مختصری هجر ضروری بود

اما در مورد ونوس باید گفت که این الهه، در برخورد با آدونیس در مقایسه با زهره، کمی آرام تر و از موضع ضعیف تر برخورد کرده است. چون قبل از کشته شدن آدونیس نیز ونوس، شاید به واسطه نیروی پیش گویی خدایی اش، دلواپس سرنوشت از پیش رقم خورده ی معشوق خود است. به این خطوط و ترجمه آن توجه کنید:

583 'Sweet boy,' she says, 'this night I'll waste in sorrow,  
For my sick heart commands mine eyes to watch.  
Tell me, Love's master, shall we meet to-morrow?  
Say, shall we? shall we? wilt thou make the match?'  
He tells her, no; to-morrow he intends  
To hunt the boar with certain of his friends.

ونوس: ای پسر دلربا، امشب وقت من در غم و اندوه گذشت  
زیرا قلب مجروحم به به دیدگانم امر کرد که تنها به نظاره بنشینند  
به من بگو ای سرور و مولای عشقم، آیا فردا ملاقاتی خواهیم داشت؟  
بفرما آیا ما؟ آیا ما؟ آیا اجازه ی ملاقات می دهی؟  
آدونیس به او گفت نه. فردا می خواهد با جمعی از دوستان به شکار گراز برود.

همانطور که مشاهده می شود، لحن التماس آمیز ونوس نسبت به آدونیس با نوع برخورد زهره با منوچهر تفاوت هایی آشکار دارد. با توجه به اینکه ونوس و زهره، دو جلوه متفاوت در دو زمان متفاوت از بازنمایی عشق هستند و با توجه به این که منظومه زهره و منوچهر به گونه ای ناقص مانده است، می توان نتیجه گرفت که سرنوشت عشق همان گونه که دو الهه پیش گویی کرده اند، خوش آغاز و بدانجام است.

عشق در اثبات وجودش، عاشق و معشوق را قربانی می کند، چرا که در طبیعت خود اعتدال ندارد و افراط و تفریط برابر با مرگ است، یا از خوشی می میرد یا از ملال و همیشه گرفتار لا و نعم است و خوف و رجا چیره بر او دم به دم است. صبر و شکیبایی جای خود را به دغدغه داده و به عاشق و معشوق به زبان تحکم می گوید:

سربه سر عشق نهادن خطاست  
آلهه ی عشق بسی ناقلاست  
آلهه ی عشق بسی زیرک است  
پیر خرد در بر او کودک است

حسن آدمیان کم بقاست و جز عشق همه چیز بر فناست. اگر عاشق و معشوقی در این میانه از خود بیخود و با عشق یکی شدند، یعنی به جای من، ما و به جای ما، او شدند، صورت جاودان می گیرند و زنده جاوید می شوند.

با ذکر این شرح مختصر، به منظومه زهره و منوچهر باز می گردیم. در روایات هست که وقتی عزا و عزایا (هاروت و ماروت) زنی از فرزندان نوح به نام «زهره»- که در فارسی «بیدخت» (<http://www.paymanonline.com/article.aspx>) و (<http://www.ensani.ir/fa/content/46160/default.aspx>) دو فرشته خدا، به زمین آمدند از برای حکم کردن ناهید گفته می شود- پیش ایشان از شوهر خود شکایت کرد. اینان بر وی فتنه شدند و او را از شویش جدا کردند و شوهر را بکشند و به خواهش او در خفا خمر خوردند و او نام مهین (اسم اعظم) خدای از ایشان آموخت و خود به آسمان رفت و ایشان را فرو گذاشت. برخی گویند (اعلام قرآن ۶۳۲)، خداوند او را به صورت ستاره ای مسخ کرد. مولوی هم بدان اشاره می کند.

چون زنی از کار بد شد روی زرد  
مسخ کرد او را خدای و زهره کرد  
عورتی را زهره کردن مسخ بود  
خاک و گل گشتن چه باشد ای عنود  
(مثنوی، به نقل قول از یاحقی، ۱۳۶۹: ۱-۲۷)

در "حیله گری زهره" (<https://rasekhoon.net/article/print-109484.aspx>) داستان ها رفته است، کما این که در اینجا نیت زهره که همانا کام دل گرفتن از منوچهر است در اولین برخورد آشکار است. اغواگری زهره در این منظومه از چند مرحله و ترفندهائی معمول تشکیل می شود. این داستان با دیدن منوچهر توسط زهره و دل بستگی به او شروع می شود. اول اینکه عجز و نیازش را پنهان می کند و از موضع قدرت آسمانی پیش می آید. به تعریف و تمجید از او پرداخته تا او را به عشق بازی راضی کند

بود در او روح سپاهی گری  
مانع دل باختن و دلبری

پس از این که با این ترفند نمی تواند به منوچهر دست بیابد از راهی دیگر وارد می شود.

بوسه اول ز لب آید به در  
بوسه ثانی کشد از ناف سر

می خواهد او را اغوا کند. تقاضای بوسه می کند و چون جوابی نمی شنود زور خدایی به تنش دمیده می شود و از سر زین او را به زمین می کشاند.

دست زد و بند رکابش گرفت  
ریشه جان و رگ خوابش گرفت  
خواه نخواه از سر زینش کشید  
در بغل خود به زمینش کشید

صورت هاشان گرم یکی از شهوت و دیگری از شرم، زهره تقاضای بوسه می کند و منوچهر صورتش را به عقب برده و امتناع می کند. زهره وقتی خودداری منوچهر را می بیند مجدداً از محسنات و زیبایی خود سخن به میان آورده و تقاضای خود را تکرار می کند.

گفت و دگر باره طلب کرد بوس  
باز شد آن چهره خندان عبوس

این بار منوچهر می گوید که به خاطر شغل نظامش عاشقی بر او حرام است. در ثانی اگر به گوش شاه برسد برای او اعتباری نمی ماند.

زن نکند در دل جنگی مقام  
عشق زنان است به جنگی حرام  
مردم بی اسلحه چون گوسفند  
در قُرُقِ غیرت ما می چرند

زهره این بار مکر خود را به نوع دیگر و با طعنه آغاز می کند.

گفت چه ترسوست جوان را ببین  
صاحب شمشیر و نشان را ببین  
آن که ز یک زن بود اندر گریز  
در صف مردان چه کند جست و خیز

زهره به او می گوید:

عشق فکن در سر مردم منم  
عشق تو را در سر شاه افکنم

بعد اضافه می کند، حسن بدون عشق صفا ندارد. می دانم که تو تا بحال در دلت شور و عشقی نداشته ای و دلیل اصلی حضورم در اینجا همین است.

وصل تو بر شیفتگان نوبر است  
نوبر هر میوه گرمی تر است  
من هم از آن سوی تو بشتافتم  
کاشهب تو تازه نفس یافتم

و می افزاید :

می گذرد وقت غنیمت شمار  
بر خور ازین سفره بی انتظار

"بنابر کتب نجومی کهن روز آدینه به زهره اختصاص داشته و شاید به همین دلیل است که در شعر فارسی این روز شادی آور و طرب انگیز شمرده شده است." (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۳۲)

آدینه مزاج زهره دارد  
چون آمد لهُو و شادی آرد  
ای زهره جمال باده در ده  
کامروزم باده به گوارد

در منظومه زهره و منوچهر سه بار به جمعه اشاره شده است. اولی از طرف راوی که با اشاره به روز جمعه بستر را برای تفریح و شکار فراهم می کند.

روز چو روز خوش آدینه بود در گرو خدمت عادی نبود

بار دیگر وقتی است که منوچهر می خواهد از دست زهره بگیرد لذا به منظور دفع الوقت می گوید:

جمعه و تعطیل شتابت ز چیست با همه تعجیل ایابت ز چیست؟

و در جای دیگر که زهره اغواگر در کارِ راضی کردن منوچهر می کوشد و به او روز تعطیل و جمعه را یادآوری می کند. چون سخن زهره به اینجا می رسد منوچهر می خواهد از آن دام بگیرد برای همین شکار و خانه و وقت تنگ را بهانه کرده و قول جمعه آینده را می دهد.

جمعه دیگر لب این آب و جو باد میان من و تو راندوو

زهره دستپاچه شده و می داند، اگر بگیرد دوباره گیر انداختنش کار آسانی نیست، پس آخرین ترفند را به کار می برد.

اشک به دور مژه اش حلقه بس ژاله به پیراهن نرگس نشست

برای او عبدالرحیم نایب همکارش را مثال می زند که به خیال خود قُبُح کار را در نظر منوچهر بشکند، پس از آن خود را معرفی می کند و اعتراف می کند که عنصر خاکی ندارد.

من که تو بینی به تو دل باختم  
حجله نشین فلک سومم  
و او را تهدید می کند، که:  
روی تو را قبله خود ساختم  
عاشق و معشوق کُن مردمم

گر تو نخندی به رخم این سفر بر لب خود خنده نبینی دگر

به منوچهر می گوید که حتی جمال و زیبایی اش کار دستان هنرمند خود اوست و در حقیقت زهره برای خودش منوچهر را زیبا ساخته است.

من که تو را خوب بیارستم  
باش که حالا به تو حالی کنم  
کند بنای دل او را ز بُن  
از پی حظّ دل خود خواستم  
دق دل خود به تو خالی کنم  
کرد به او عشق خود انژکسیون

منوچهر با حالتی مستأصل به او می گوید.

گر به یکی بوسه تمام است کار این لب من آن لب تو هان بیار

گر بکشد مهر تو دست از سرم  
من سر تسلیم به پیش آورم  
گر شوی از من به یکی بوسه سیر  
خیز، علی الله، بیا و بگیر

و چون کار به اینجا می رسد، بحث بین عقل و عشق در می گیرد.

عقل چو از عشق شنید این سخن  
گفت که یا جای تو یا جای من  
عقل و محبت به هم آویختند  
خون ز سر و صورت هم ریختند  
چون که کمی خون ز سر عقل ریخت  
جست و ز میدان محبت گریخت

زهره دست به کار می شود و از منوچهر کام می گیرد و پس از اتمام کار به گردون صعود می کند و منوچهر را با شور و حالی جدید تنها می گذارد.

گفت برو کار تو را ساختم  
در ره لاقیدیت انداختم  
بار محبت نکشیدی بکش  
زحمت هجران نکشیدی بکش  
مست صفت سست شد اعصاب او  
برد در آن حال کمی خواب او  
چشم چو زان خواب گران برگشود  
غیر منوچهر شب پیش بود  
خواست رود دید که دل مانع است  
پای هم البته به دل تابع است  
عشق شکار از دل او سلب شد  
رفت و شکار تپش قلب شد

### نتیجه

شور کائنات در دستان الهه عشق است. بقول خودش هر چه از آن کیف کند آدمی و هر چه لطیف است اثر طبع اوست. صوت خوش، روی خوش، ساز خوش، شعر خوش، ناز خوش و بوی خوش و همه چیزهای خوش دیگر از اویند. او هرودوت را هرودوت، رافائل را رافائل، میکل آنژ را میکل آنژ و درویش خان را درویش خان کرده است. تمام زیباییها و فنون عالم از عشق است و او خود را صاحب عشق معرفی می کند. او پیشه اش عاشقی آموختن و خرمن ابناء بشر سوختن است، حتی خودش هم از افراط و تفریط عشق به تنگ آمده و روی اعتدال نمی بیند.

اما در هر صورت با تقابل و بررسی ساختار و محتوای این دو منظومه، هدف این مقاله به تصویر کشیدن وجه مشترک معانی عمیقی است که به دلیل گستردگی و وسعت معنا، آغاز و پایان در بیان آن هیچ محدودیتی ایجاد نمی کند. واقعیت و خیال، جوانی و پیری، خداوندگاری و بندگی، همه ی آنچه که در کل به نوعی اوج یا فرود، آغاز و پایان، مهتری و کهنتری است، و در روایت زندگی انسان ها و روابط آنها جاری است، هیچ یک را در برابر نیروی بی کران عشق یارای ایستادگی نیست. ایزدبانوان افلاکی عشق را اینک سر بندگی بر درگاه خاکیان است. شورانگیزی این بانوان به هر زبان و در هر فرهنگ مصداق بارز عشق است، چرا که "عشق بود باقی و باقی فناست". (محبوب، ۱۳۵۳: مثنوی)

### منابع

۱- راسل هینلز، جان. (۱۳۹۳). شناخت اساطیر ایران. ترجمه: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه

- ۲- عرب گلپایگانی، عصمت. (۱۳۷۶). اساطیر ایران باستان. تهران: نشر هیرمند.
- ۳- قران مجید
- ۴- محبوب، محمد جعفر. (۱۳۵۳). تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او. تهران: چاپخانه رشیدیه.
- ۵- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش
- 6- <https://rasekhoon.net/article/print-109484.aspx>
- 7- <http://www.ensani.ir/fa/content/46160/default.aspx>
- 8- <http://www.paymanonline.com/article.aspx>
- 9- <http://shakespeare.mit.edu/Poetry/VenusAndAdonis.html>



# The Excitement of Two Goddesses of Love; Comparative Analysis of Two Works; Zohreh and Minoochehr with Venues and Adonis

Mohammad Reza Yarahmadi<sup>1</sup>, Zohreh Chegeni<sup>2</sup>

1. *Faculty Member, Department of English Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran*
2. *Master, Department of English Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran*

---

## Abstract

Analyzing and comparing literary works are valuable in order to develop the knowledge of human science in similar and different aspects of humans affected by geographical and cultural borders. In this regard, studying two literary works under the name of Zohre and Manoochehr and Venus and Adonis, by translation skill, in addition to studying the characteristics of goddesses of love of west and east in mythology, increase the believing in the sameness of the nature of human being in all of the aspects, such as love. This article is supposed to find the way that Iraj Mirza has used translation in order to create Zohre and Manoochehr, first by semantic and semiotic analysis of the stanzas of these two works and second, by studying the history of these goddesses in the history of mythology. Finally, this article by comparative studying of the plots of these two works tries to reach the concept of unity of the feelings of human being and understanding of nature of love.

**Keywords:** Zohre, Manoochehr, Venus, Adonis

---